**اصول، جلسه 80: 10/12/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یکی از تفصیلاتی که در بحث استصحاب داده شده، تفصیلی هست که مرحوم شیخ انصاری مطرح فرمودند. و آن تفصیل بین حکم شرعی که از حکم عقلی کشف بشود که در آن استصحاب فرمودند جاری نمی‌شود و حکم شرعی که از غیر حکم عقلی کشف می‌شود. از ادلة لفظی مثل کتاب، سنت، اجماع ثابت بشود. مرحوم آقای خویی در توضیح بیان مرحوم شیخ انصاری می‌فرمایند که در استصحاب موضوع باید موجود باشد برای این نقض یقین به شک صدق بکند باید موضوع احراز شده باشد. و این عرف هست که تشخیص موضوع به عهدة او هست. در دلیل شرعی که حکم شرعی که از دلیل غیر عقلی ثابت می‌شود عرف گاهی اوقات حکمی را که برای یک موضوعی با وصفی جاری شده و در زمان تحقق آن وصف ما به ثبوت حکم یقین داریم آن وصف را دخیل در ثبوت حکم می‌داند. بلکه به عبارت دیگر گاهی اوقات حکم را اوّلاً و بالذات مربوط به وصف می‌داند و ثانیا و بالعرض مربوط به موصوف می‌دانند. یک موقعی حکم مربوط به موصوف هست به نظر عرف، یک موقعی حکم مربوط به وصف هست به نظر عرف متعارف. بعد ایشان مثال می‌زنند، می‌فرمایند قبول شهادت که بر موضوع عادل بار شده، عدالت در موضوع قبول شهادت به نظر عرف دخالت دارد، به طوری که اگر عدالت زائل بشود و فسق طاری بشود، اگر در حالت فسق قبول شهادت هم باشد این یک حکم دیگری هست و به آن حکمی که در زمان عدالت هست ربطی ندارد یک موضوع دیگری هست. این فسق یک موضوع هست برای قبول شهادت. و عدالت موضوع دیگری هست برای قبول شهادت. اینها دو تا موضوع مختلف هستند، به هم ربطی ندارند. همچنین مجتهدی که موضوع جواز تقلید هست، مجتهد هست که موضوع جواز تقلید است، اگر اجتهاد زائل بشود این جواز تقلید اگر نباشد نقض یقین به شک نیست، بلکه چون موضوع از بین رفته، حکم هم از بین رفته. ولی در بعضی موارد به این شکل نیست. مثل ماء متغیر. در اینجا وقتی می‌گوییم در واقع اینجا تغیر واسطة در ثبوت هست برای ثبوت نجاست بر ماء. ما می‌گوییم الماء تنجّس لتغیره. نمی‌گوییم المتغیر تنجّس. اینجا واسطة در ثبوت است، به خلاف آن قسم قبل که واسطة در عروض بود، آنجا حکم در صورت اوّل حکم اوّلاً برای وصف ثابت بود، ثبوتش برای موصوف به تبع اتحاد موصوف و وصف هست. به خلاف قسم دوم که به نظر عرف حکم برای موصوف ثابت است و وصف واسطه در ثبوت حکم برای موصوف هست. حالا اگر شک کنیم که از قسم اوّل هست یا از قسم دوم، اینجا هم باز استصحاب جاری نمی‌شود، چون شک داریم که نقض یقین به شک صدق می‌کند، تمسک به لا تنقض الیقین بالشک، تمسک به عام در شبهة مصداقیة خودش است. مثلاً فرض کنید که مسافری که در اوّل وقت در سفر بوده و آخر وقت به وطن خودش برسد. با قطع از نظر روایت خاصه‌ای که حکم مسأله را بیان کرده ما می‌خواهیم ببینیم که آیا می‌توانیم استصحاب کنیم، اینجاها استصحاب نمی‌شود کرد چون معلوم نیست که مسافر، سفر در موضوع حکم دخالت دارد یا دخالت ندارد. این مطلب در مورد حکم شرعی. اما حکم شرعی که از دلیل غیر عقلی کشف شده باشد.

اما در حکم شرعی که از دلیل عقلی کشف شده باشد مسأله به این شکل نیست. حالا من قبل از این‌که ادامة فرمایش مرحوم آقای خویی را نقل کنم، یک نکته‌ای همینجا کلام ایشان را متوقف می‌کنم یک توضیحی عرض بکنم بعد برگردیم به ادامة فرمایش مرحوم آقای خویی. مرحوم آقای خویی این مثالی که، این جمله‌ای که به کار می‌برند در مورد ماء متغیر، که ماء متغیر نمی‌شود گفت المتغیر تنجس، به نظر می‌رسد نباید اینجوری مثال بزنند، چون موضوع تنجّس نیست، موضوع نجسٌ هست. تنجّس درست است، المتغیر تنجّس اطلاق نمی‌شود. چون در واقع تنجّس یعنی یک چیزی که قبلاً نجس نبوده، بعداً نجس شده. ماء متغیر یک حالت سابقة عدم نجاست ندارد بعداً نجس شده باشد. از اوّلی که عنوان متغیر برش صدق می‌کرده عنوان نجسٌ هم برش صدق کرده. به تعبیری که ما می‌کردیم مفهوم تنجس مفهوم صیرورت است یعنی از حالتی به حالت دیگر در آمدن، از غیر نجس بودن به نجس بودن تبدیل شدن. و این در مورد متغیر صادق نیست، در مورد ماء صادق هست، چون ماء یک زمانی غیر متغیر بوده، بعداً متغیر شده، ماء را می‌توانیم بگوییم تنجس. ولی الماء المتغیر یا المتغیر را نمی‌توانیم تنجس بگوییم. ولی نجس را شما تعبیر بکنید، آیا المتغیر یا الماء المتغیر نجس نمی‌شود تعبیر کرد، قطعاً می‌شود تعبیر کرد. بنابراین به این شکل بحث را نباید تعبیر کرد. و اصلاً به این مدلی که ایشان بحث را دنبال کردند در مورد بحث موضوع به نظر می‌رسد به این شکل بحث نباید دنبال بشود. ببینید درست است که اگر ما یک قبول شهادت، مناط قبول شهادت به مناط عدالت با قبول شهادت به مناط غیر عدالت فرق دارد. اگر عدالت زائل بشود، در مورد فاسق به جهت دیگری شهادتش مقبول باشد، اینها مجرای استصحاب نیست. ولی نه به آن جهتی که آقای خویی می‌فرمایند موضوع باقی نیست. چون موضوع باقی نیست را اینجوری باید تعبیر کرد که اگر ما روی العادل یجب قبول شهادته. الفاسق یجب قبول شهادته، این قضیه را مدار قرار بدهیم، الفاسق یجب قبول شهادته حالت سابقه ندارد. آن چیزی که حالت سابقه دارد عادل هست که قبول شهادتش و الآن این شخص هم فرض این است که عادل نیست و فاسق شده. بحث را باید روی آن فرد خارجی برد. آن فرد خارجی، آن آقایی که خارجاً عادل هست، آن آقا شهادتش مقبول است. و الآن هم ممکن است شخصی بگوید قبلاً شهادت این آقا مقبول بوده آن فرد خارجی عادل، الآن ممکن است شهادتش مقبول باشد استصحاب کند. اینجا موضوع باقی است، ولی محمول باقی نیست. چون قبول شهادتی که به مناط عدالت هست با قبول شهادتی که به مناط غیر عدالت هست فرق دارد. و اینها. در جریان استصحاب اتحاد قضیة متیقنه و مشکوکه موضوعاً و محمولاً شرط هست. اگر روی خارج دست بگیریم، خارج موضوع موجود است ولی تفاوت مناط محمول را متفاوت می‌کند. دو تا محمول متفاوت اینجا ما داریم. یکی قبول شهادت به مناط عدالت، یکی قبول شهادت به مناط دیگری که در حالت فسق هم آن قبول شهادت مثلاً موجود باشد. بنابراین، این به این شکل نباید اصلاً موضوع را مطرح کرد. حالا عرض می‌کنم. اما در مسألة الماء المتغیر، در الماء المتغیر نجس هم ما در واقع یک موقعی موضوع ثبوتی را الماء المتغیر فعلا؟ً هست، یعنی ما دو تا احتمال داده می‌شود. یک احتمال این است که موضوع ثبوتی نجاست الماء المتغیر الفعلی باشد. خب وقتی تغیر از بین برود، دیگر ماء متغیر فعلی نداریم، در نتیجه تنجس هم زائل می‌شود، نجاست هم زائل می‌شود. ولی ممکن است موضوع نجاست الماء الذی کان متغیرا باشد. الماء الذی حدث فیه التغیر باشد، نه الماء الذی بقی فیه التغیر باشد. الماء الذی کان متغیراً باشد. روی همین جهت ما احتمال می‌دهیم که الآن باقی باشد به دلیل این‌که احتمال می‌دهیم که موضوع نجاست الماء المتغیر فعلاً نباشد، الماء الذی کان متغیراً باشد. در این صورت، یعنی ما احتمال می‌دهیم حدوث تغیر برای ثبوت یک حکم مستمری که بعد از زوال تغیر هم باقی باشد. ما یک همچین احتمالی را می‌دهیم. در اینجا استصحاب را یک موقعی، خود آن موضوع را در قضیه اخذ می‌کنیم، الماء المتغیر فعلاً را می‌خواهیم استصحاب کنیم. خب الماء المتغیر فعلاً به درد نمی‌خورد. یعنی یقین داریم که الماء المتغیر فعلاً نجس است. الآن هم الماء المتغیر فعلاً نداریم که بخواهیم با آن نجاست الماء المتغیر فعلاً نجاست او را نتیجه بگیریم. الماء الذی کان متغیراً را بخواهید موضوع قرار بدهید، الماء الذی کان متغیراً ما از اوّل نمی‌دانیم که نجاست روی او رفته یا نجاست روی او نرفته. بنابراین منشاء می‌شود که ما شک، اگر موضوع را روی الماء المتغیر قرار بدهید یا اصلاً شک ندارید، یا یقین سابق ندارید. بنابراین شما نباید در الماء المتغیر را در موضوع قضیه اخذ کنید. بلکه به خارج اشاره کنید. آن آبی که سابقاً متغیر بود، این آب نجس بوده است. آبی که متغیر بوده. احتمال دارد این آب هنوز هم نجس باشد. چرا؟ چون احتمال دارد که الماء الذی کان متغیراً موضوع ثبوتی نجاست باشد. همین باعث می‌شود که ما بتوانیم در مورد آن آب خارجی احتمال بقای نفس همان نجاست را بدهیم. بنابراین چون احتمال نجاست، همان نجاستی که بر آب عارض شده احتمال دارد باقی باشد. پس بنابراین ما می‌توانیم استصحاب کنیم. اینجا موضوع آن فرد خارجی آب هست که نسبت به آن ما می‌توانیم استصحاب را جاری کنیم. همچنان که حاج آقا این را در جای خودش توضیح دادند و ما بیان حاج آقا را در بعضی از بحث‌ها به تفصیل نقل کردیم و توضیح دادیم. در این مثالی هم که مرحوم آقای خویی مطرح فرمودند، در مورد مسافر به نظر می‌رسد که آنجا استصحاب بشود کرد. چون احتمال ما می‌دهیم که کسی که المسافر فی اوّل الوقت موضوع وجوب قصر باشد، نه المسافر فعلاً. این المسافر فی اوّل الوقت بر کسی که اوّل وقت در سفر بوده و در آخر وقت در وطن بوده صدق می‌کند. بنابراین همین احتمال باعث می‌شود که در مورد این زید خارجی که قبلاً مسافر بوده، ما می‌گوییم این زید وجوب قصر در حقش در اوّل وقت بوده است، چون احتمال می‌دهیم که موضوع وجوب قصر المسافر فی اوّل الوقت باشد، احتمال می‌دهیم که نفس وجوب قصر شخصی که در حق این آقا بوده هنوز موجود باشد. بنابراین استصحاب می‌کنیم همان وجوب قصری که در اوّل وقت بوده، آن را استصحاب می‌کنیم. این عین همان حالتی را که دقیقاً همان استصحابی که در الماء المتغیر جاری می‌کردیم در المسافر هم جاری می‌شود. در موضوع مجتهد هم اگر ما این احتمال را بدهیم که مجتهدی که یک رأیی ازش صادر شده، آن رأی بعد از زوال اجتهادش هم حجیت داشته باشد. اگر آن احتمال داده بشود. کما این‌که در مورد این‌که مجتهد بعد از مرگش آقایان می‌گویند می‌شود بر تقلیدش باقی ماند، آن بعد از مرگ شبیه همین بعد از زوال اجتهادش هم همین مطلب را ممکن است جایز باشد. اگر احتمال عرفی داده بشود همین فرقی ندارد که آن هم می‌شود استصحاب کرد. دیگر بستگی دارد به این‌که احتمال بقاء جواز تقلید داده بشود یا داده نشود. اگر این احتمال داده شود که اجتهاد حادث موضوع باشد برای یک جواز تقلید مستمر حتی بعد از زوال اجتهاد، استصحاب را می‌شود در آن فرد خارجی کرد. می‌گوییم این آقا قبلا جایز التقلید بوده، الآن نمی‌دانیم جایز التقلید یا واجب التقلید بوده، الآن نمی‌دانیم جایز التقلید یا واجب التقلید هست یا نیست، استصحاب می‌کنیم جواز یا وجوب تقلید از این آقا را. بحث را باید به این شکل دنبال کرد، نه به آن تقریبی که مرحوم آقای خویی دنبال کرده. البته اینها خیلی در آن جهتی که مرحوم آقای خویی در این بحث دنبال می‌کند دخالت ندارد. ولی برای این‌که مطلب واضح‌تر بشود من این مطالب را طرح کردم. خب به هر حال.

مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که در حکم شرعی که از غیر دلیل عقلی ثابت بشود، مسأله همینجور هست که عرض کردیم. اما در حکم شرعی که از دلیل عقلی استخراج شده باشد و کشف شده باشد چون عقل انسان تا همة جوانب یک موضوع را بهش احاطه نداشته باشد حکم صادر نمی‌کند، احمال در حکم حاکم معنا ندارد، نمی‌تواند به نحو احمال حکمی صادر کند یک موضوعی را با همة قید و قیودش تا بهش توجه نداشته باشد حکم نمی‌کند و اگر یک قیدی از این قیود هم برطرف بشود دیگر شک ندارد، حکم نمی‌کند. خود عقل در موضوع حکم خودش تردید ندارد. چون احمال در موضوع حکم توسط خود حاکم، حاکم نمی‌تواند نسبت به موضوع خود حکمش احمال داشته باشد. و از آن طرف حکم شرعی که از این حکم عقلی کشف می‌شود آن هم تابع این حکم عقلی است. بنابراین نمی‌شود در حکم شرعی تابع حکم عقلی در موضوعش شک راه ندارد. وقتی شک راه نداشت دیگر این بحث جریان استصحاب روشن می‌شود که استصحاب جاری نمی‌شود. خب این بیانی هست که مرحوم شیخ دارند.

آقای خویی می‌فرماید مرحوم نایینی. این بیان مرحوم شیخ بر دو مقدمه استوار هست. مقدمة اوّل این‌که احمال در حکم عقل جاری نمی‌شود و از آن طرف مقدمة دوم این‌که چون در حکم عقلی شک نیست، در حکم شرعی هم شک نیست و موضوع حکم عقلی همان موضوع حکم شرعی هست، این مقدمة دوم.

مرحوم آقای نایینی در هر مقدمه مناقشه کرده‌اند. هم در مقدمة اوّل، هم در مقدمة دوم. در مقدمة اوّل به این معنا که گاهی اوقات عقل یک حکمی را در یک موردی می‌بیند به این معنا که می‌گوید که عقل حکم می‌کند که به نحوی حکم عقل مفهوم‌دار هست. عقل می‌گوید این موضوعی که مشتمل بر این قید و قیود هست اگر باشد حکم هست، اگر نباشد حکم نیست. حکم نیست یعنی آن حکم ثبوتی که مناط حکم هست، آن مناط را در یک موردی می‌بیند، وقتی آن مورد نبود، قطعاً می‌گوید آن مناط موجود نیست. خب اینجا شک مطرح نیست. ولی گاهی اوقات عقل مناطش را در یک موردی می‌بیند ولی از باب این‌که یک قیدی را احتمال می‌دهد در آن مناط ثبوتی دخالت داشته باشد. به خاطر همین آن قید را در موضوع حکم اخذ می‌کند، از باب قدر متیقن آن موضوعی که مشتمل بر آن قید باشد، آن موضوع قطعاً آن مناط را دارد. اگر آن قید زائل بشود ممکن است آن مناط حکم موجود باشد. بنابراین عقل قطعاً نمی‌گوید که حکم منتفی هست. احتمال دارد حکم موجود باشد ولی حکم نمی‌کند، نه حکم به عدم می‌کند. فرق هست بین جایی که عقل حکم نکند یا جایی که عقل حکم به عدم کند. و در بعضی موارد عقل نمی‌کند با این‌که احتمال می‌دهد حکم ثبوتاً وجود داشته باشد که این موارد، مواردی هست که مجرای استصحاب این موارد است.

مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که، این‌که مرحوم نایینی در مقدمة اوّل اشکال کردند، این مطلب در جایی هست که ما این حکم عقلی را که می‌خواهیم ازش حکم شرعی کشف کنیم به معنای کشف ملاک حکم عقل، ملاک حکم شرعی هست. که خب ما می‌گوییم که ممکن است عقل انسان ملاک حکم شرعی را در یک موردی به نحو قدر متیقن ببیند و بعضی از قیودات در ثبوت آن ملاک احتمال دارد دخالت داشته باشد، احتمال دارد دخالت نداشته باشد، عقل برای این‌که بتواند حکم قطعی به ثبوت مناط در یک موردی بکند آن قید را در موضوع حکم خودش اخذ کرده. اگر حکم عقلی به اعتبار همین مناط علم به ملاک و مناط حکم شرعی باشد، خب همینجور هست که مرحوم نایینی مطرح می‌فرماید که ممکن است به نحو احمال باشد. ولی ما در جای خودش گفتیم که عقل انسان هیچ وقت به ملاکات احکام به نحو قطعی دسترسی ندارد، نمی‌تواند قطع به ثبوت ؟؟؟ و ان دین الله لا یساو بالعقول هم ظاهراً به همین مطلب ناظر هست. پس بنابراین آن حکم عقلی که ما می‌خواهیم با آن حکم شرعی را کشف کنیم مربوط به حکم عقلی راجع به ملاکات احکام نیست. بلکه مربوط به دایرة تحسین و تقبیح عقلی است. در تحسین و تقبیح عقلی دیگر این مطلبی که مرحوم نایینی مطرح می‌فرمایند که به نحو احمال ممکن است عقل انسان یک موضوعی را به نحو قضیة، نداند که آیا موضوع آن حُسن یا قبح، آن موضوع با آن قید هست یا آن موضوع بدون آن قید هست. نه، عقل به هر حال خودش می‌داند که موضوع حکمش چی است و این احمال در موضوع حکم عقل معنا ندارد. بلکه عمدة قضیه این هست که آن مقدمة دوم ناتمام است. مجرد این‌که عقل در موضوع خودش احمال ندارد و حکمش بر موضوعی که جاری می‌شود آن موضوعی هست که حَسَن باشد این لازمه‌اش این نیست که شرع مقدس هم طبق حکم عقل باشد. اوّلاً ممکن است آن ملاکی که عقل حکم می‌کند، با ملاکی که شرح حکم می‌کند متفاوت باشد، شرع در آن قید در ملاک حکم عقل دخالت داشته باشد، ولی در ملاک حکم شرع دخالت نداشته باشد. یا این‌که اصلاً ما بگوییم که ممکن است در مورد جایی که یک وصفی زائل شده باشد و به جهت زوال آن وصف ما شک داریم که حکم شرعی ثابت هست یا حکم شرعی ثابت نیست، یک ملاک دیگری برای ثبوت حکم وجود داشته باشد، برای ثبوت نفس همان حکم ثابت باشد. این را توجه داشته باشید با این‌که می‌خواهیم بگوییم که ملاک دیگری وجود داشته باشد این ملاک دیگر برای ثبوت حکم دیگر نیست که این از باب کلی قسم ثالث باشد، بگوییم یک حکمی سابقاً بوده است به یک ملاکی، آن حکم رفته است، احتمال می‌دهیم مشابه آن حکم، فرد دیگری از آن حکم به ملاک دیگر موجود باشد. نه ما احتمال می‌دهیم که همان حکم سابق هنوز هم باقی باشد به دلیل این‌که حکم سابق ملاکش همان ملاکی که عقل به آن ملاک حکم کرده نباشد. ملاکش یک ملاک دیگری باشد که آن ملاک الآن هم موجود باشد. این بیانی هست که مرحوم آقای خویی مطرح می‌فرمایند. حالا در این مورد بحث‌ها ان‌شاءالله فردا بحث را ادامه خواهیم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان